

سيد العارفين جناب نبيل جليل آقائي آقا محمد عليه بهاء الله المقتدر الجميل ملاحظه فرمايد

بسم الله الأقدس الأعزّ الأبهي

لله الحمد بما ابتسم ثغر الاطمينان و ظهر لؤلؤ عرفان جمال الرحمن عن صدف الايقان و نطق لسان الصدق بأبداع البيان انه لا اله الا هو البهيّ الأبهيّ ثم له الحمد بما طلعت و اشرفت شمس ذكر مالك اليجاد عن افق القلب بأنوار السداد و ارتفعت شجرة اليقين من ارض الفؤاد و نطقت بكلّ غصن من اغصانها و بكلّ ورقة من اوراقها بفنون الألحان انه لا اله الا هو المقتدر المهيم العليّ الأبهيّ فيا روحاً بما افتترّ ورد الرضوان و تضيّعت و سرت ثمّ سطعت و هبت نفحاته و فوحاته و روحاته على هياكل اهل العرفان و استشمتت و استنشقت حقائق الأرواح و اهتتّ منها كلّ عظم و شهد بالبيان انه لا اله الا هو الأعظم الأقدس المتعالي العزيز المّان يا طوبي بما غنّ عندليب الوفاء على افنان سدره الرّوحاء بفنون الحان الرّقاء على اغصان جنّة المأوى بالثّناء على موجد الأسماء و سلطان من في الأرض و السّماء سبحانه عن ذكر ما سواه و نعت ما دونه و تعالي عمّا يصفه اهل العظمة و الكبرياء ثمّ له المنّ و البقاء و العزّ و العلاء بما رجعت انوار الهداية الي محلّها و طلعت شمس التّوحيد و التّفريد عن افقها و لبس هيكّل التّقدّيس قميصه و شهد كينونة الشّهادة لمشهوده و محبوبه و مقصوده بسرّه و جهره و كينونته و فؤاده بأنّه هو الظّاهر بظهوره و الباطن بكنهه و المتعالي باسمه و الممتنع بذاته عن ذكر دونه و المشهود بجماله و النّاطق في جبروت عزّه و اجلاله و الجالس على عرش كبريائه و المستقرّ في سرير امره و القائم بسلطان عزّه و عظمته و القيوم بمليك اقتداره هو الذي يشهد كلّ الوجود من الغيب و الشّهود انه لا اله الا هو المقتدر المهيم المختار

روحي لك الفداء و لكتابك الذي زين بطراز ذكر مالك الأسماء و لبشير الذي به اتى كأنه اتى بنافجة مسك البقاء و عواطر اطياب البهجة و الوفاء حمد محبوب قدم را جلّ اجلاله كه نار محبّت ربّانيّه از سدره قلب منير موقد و نداى انه لا اله الا هو البهيّ الأبهيّ از سيناي صدر انور مرتفع خوش ساعتى آن ساعت و نيكو وقتى آنوقت كه اين خادم فاني بفكّ ختام لوح روحاني فائز شد جميع افنان و اغصان سدره مباركه الهيّه مسرور شدند مخصوص حضرت غصن الله الأعظم عزّ قدره و ثنائه چه كه نظر بانسى كه بان جناب داشتند بسيار محزون بودند از تأخير خبر آن جناب نحمد الله في ذلك و نسأله تعالى بأن يؤيد حضرتك في كلّ الأحوال انه على كلّ شيء قدير

و بعد اين خادم فاني بكتاب آن جناب بين يدي الله قائم و معروض داشت الله يعلم ما ظهر في ذاك الحين من مشرق العناية و مبدأ الفضل و العطفة لا يقدر احد ان يحصيه الا نفسه العليم و بعد از مصدر بيان ربّاني نازل قوله عزّ اعزازه ان شاء الله الرحمن بايد ناس را در كلّ احيان بشريعة الهيّه دلالت نمائيد كه شايد بمواعظ حسنه نفوس غافله مريبه بشطر احديه توجه كنند يا نبيل قم على خدمة مولاك القديم بقلبك و بصرک و سمعك و لسانك و كلّ اركانك كذلك امرک من كان جالساً على قطب البلايا و الرّزايا ان اجعل رجليك من الحديد في امرى و لسانك سيفاً ذا فمين في ذكرى و ثنائى و بصرک ناظرّاً الى شطرى و قلبك متوجّهاً الى جمالى المشرق المنير قم بين الأخيار و الأشرار باسم ربّك العزيز المختار ثمّ اضرم في قلوبهم نار ذكرى و ثنائى ليزداد به الأوّل و يتوجه به الآخر كذلك يأمرک سلطان القدر من هذا المنظر الأكبر ان ابرئ النفوس من داء الغفلة و الهوى باسمى العليّ الأبهيّ طوبى لك بما حضر منك ما نطق به لسان القدم على ذكرک في هذا السجن الذي فيه استقرّ عرش رحمة ربّك العليّ العظيم انتهى ما نطق به لسان الوحي

ديگر اين عبد چه معروض دارد كه از مصدر امر چه نازل شد كه اگر آن نفحات امرية الهيّه بر جبال مرور نمايد تنقلبها الى الياقوت و لو تمرّ على القبور تقومن اهلها بثناء ربّك العزيز الغفور خود آن جناب بيانات مشرقه از فم رحمن را بالمواجهه

استماع فرموده‌اند میدانند در امثال این موارد چگونه بحر معانی و حکم از معین اراده مالک قدم جاری و ساریست مخصوص از یمین احدیه نازل که باید برأفت کبری با عباد سلوک فرمائید و بکمال حکمت و عطوفت جمیع را بر شاطی بحر اعظم جمع نمائید بقسمی که ابداً رائحه اختلاف مابین احبّاء الله مرور ننماید و اگر نفسی غافل شد و محتجب ماند او را بمواعظ و نصایح متذکر دارید لعلّ یتذکر او یخشی منظور نظر آن باشد که جمیع من علی الأرض را در سراق احدیه وارد فرمائید انتهی و دیگر مشرک بالله از تفصیل آن حضرت مطلع شده و اشتعل فی نفسه نسأل الله بأن یحفظ حضرتک من شرّه و مکره مرّه اخری از یمین عرش نازل این ایام بعد از ورود سجن اعظم اراده الهیه بان تعلق یافته که جمیع بریه را بشاطی احدیه مجدداً بأعلی النداء ندا فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام باسمى موسوم اما الأولى بالصیحة و الثانی بالقارعة و الثالث بالحاقّة و الرابع بالساهرة و الخامس بالطامة و كذلك بالصاخة و الآفة و الفزع الأكبر و الصور و الناقور و امثالها تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و ببصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کلّ بوده و خواهد بود بلایا و محن سلطان سرّ و علن را از اظهار امر منع نموده و نخواهد نمود لعمرک فی بحبوحة البلاء من افق السّجن اظهارنا الوجه مشرقاً بین العالمین و دعونا کلّ الی الله المقتدر العزیز الحکیم ولكن بعد از اشراق این امور محتومه از افق امر مالک بریه جمیع در صدد افتاده‌اند و یلهثون عن وراء ربک ان هم الا فی تبار و امر بغایت شدید شده بشأنی که از ذکر و بیان خارج از ما یظهر من سلطان القدم قصد و فعل امم معلوم میشود دیگر احتیاج ذکر نیست از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهرة واقع نشده ظهور قبلم و مبشر جمالم دو لوح فرستاده بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیّت در آن چیزی نبوده نظر بمصلحت اصل امر را ستر فرمودند و فی الحقیقه تبلیغ کامل جهرة نشده بود لذا از مشرق مشیت اشراق شد آنچه لم یزل مراد الله بوده تعالی هذه القدرة التي اشرفت و احاطت العالمین و ظهور این عمل از مالک علل دو اثر بخشیده هم سیوف مشرکین را حدید نموده و هم لسان مقبلین را در ذکر و ثنایش ناطق فرموده اینست اثر آن لواقحی که در لوح هیکل از قبل نازل شده حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود تعالت من نسمة قمیص ربک السّبحان قد مرّت و احیت طوبی للعارفین و این بسی معلوم و واضح که در این امور سلطان ظهور از برای خود مقصودی نداشته و مع علم بآنکه سبب بلایا و علّت رزایا و شدت امور خواهد شد محض عنایت و مرحمت و احیای اموات و اظهار امر مالک اسماء و صفات و نجات من علی الأرض از راحت خود چشم پوشیده و حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل نموده و نخواهد نمود

یا نبیل لعمری الیوم یوم الاصغاء طوبی لسمع توجه الی الشّطر الأعظم قم بسلطانی و امری بین خلقی ثمّ ذکرهم بما اطّلت من هذا النّبأ الذی منه انشقت السّماء و اندکّت الجبال و ظهر الفزع الأكبر و خسف القمر و ظهرت الزّلازل فی القبائل و سقطت النّجوم و اظلم نیر الموهوم و غنت الورقاء علی افنان سدره المنتهی الملک لله ربک و ربّ العالمین ان اکتب للذین سکنوا ارض الخاء ثمّ ذکرهم بهذا الأمر الذی احاط السّموات و الأرضین و لکن حال ایامیست که باید اصحاب حقّ باخلاق حقّ حرکت نمایند و صفات شیطانیه را باخلاق حمیده ربّانیه تبدیل کنند لم یزل فساد ممنوع بوده و خواهد بود و در این ظهور اعظم کلّ امم از فساد ممنوعند ابداً نفسی تعرض بنفسی ننماید و بر محاربه قیام نکنند شأن اهل حقّ خضوع و خشوع و اخلاق حمیده بوده و خواهد بود دنیا قابل آن نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود و از مالک احدیه بعید ماند انّ الدنیا تضحک مریدیه و تقول بأعلی النداء مخاطباً ایاهم هل رأی احد مثلكم منی خیراً او وفاءً سوف نرجعکم الی التراب خائنین خاسرین کما ارجعنا الأولین باید کلّ بنور هدایت و امانت و تقوی مابین عباد مضمیء و منیر باشند تا جمیع از آن سرج نورانیه بشاطی بحر احدیه اقبال نمایند ان احفظ ما القیناک ثمّ اتل علی الأمم باذن ربک مالک القدم لعلّ یدعون الهوی مقبلاً الی الله مالک العرش و الثری کذلک نبّاناک و قصصناک و القیناک و اخبرناک لتفرح و تقول

لك الحمد يا من فى قبضتک جبروت الأمر و الخلق و فى یمینک ملکوت ملك السموات و الأرضین اشکرک بما
ذکرتنى فى السّجن الأعظم و فصّلت لى من کلّ شیء تفصیلاً أنّک انت ارحم الرّاحمین و اکرم الأکرمین لك الحمد یا مالک
یوم الدّین

اگر صورت کلمات منزله باطراف ارسال شود بسیار محبوب بوده

این سند از [کتابخانه منابع بهائی](http://www.bahai.org/fa/legal) داندلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۱۸ اکتبر ۲۰۲۱، ساعت ۱۰:۰۰ قبل از ظهر